

ایرانیان

نوشته آیسخولوس

ترجمه کامیاب خلیلی

از متن یونانی

سروش

تهران - ۲۵۳۶

ایرانیان



درباره نویسنده

آیسخولوس (اشیل) درام‌نویس یونانی و پایه‌گذار تراژدی یونانی است. او به سال ۵۲۵ ق م در التوسیس متولد شد و به سال ۴۵۶ ق م در جلا (سیسیل) وفات یافت. در جنگهای ایران و یونان سرباز بود، و در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت. آیسخولوس پایه‌گذار تراژدی یونان است. گویا جمعاً ۹ نمایشنامه نوشته، اما فقط هفت عدد از آنها بجا مانده است، از این قرار: ۱) ملتمسان، که بخشی از يك نمایشنامه سه‌بخشی (تریلوژی) است، و در میان هفت نمایشنامه موجود، کهنترین و ابتدائی‌ترین آنهاست؛ ۲) ایرانیان؛ ۳) مخالفان هفتگانه تب، که آخرین بخش يك نمایشنامه سه‌بخشی، و موضوع آن دشمنیها و برادر کشیهای دوتن از پسران اودیپ است؛ ۴) پرومته در زنجیر، که نخستین بخش از يك نمایشنامه سه‌بخشی و داستان شکنجه طولانی و دردناک پرومته (پرومئوس) است؛ ۵ و ۶ و ۷) اوستیا، که تنها نمایشنامه سه‌بخشی کاملی است که از اشیل بجا مانده، و مرکب از سه نمایشنامه آگامنون، خونفودونه، وائومیدس است، و موضوع آن داستان سرنوشت غم‌انگیز خاندان پلوپئوس است از نخستین گناه آگامنون تا تطهیر اورستیا.

اشیل در نوشتن تراژدیهای خود بیش از هر چیز از اندیشه‌های مذهبی الهام گرفته، و باینشی زاهدانه به تفسیر افسانه‌های خدایان و تأثیر قدرت بی‌پایان و گاه سهمگین آنان در سرنوشت بشر پرداخته است. سرنوشت، اساس تراژدیهای اوست. وی شاعری سحرآست. درام‌هایش از تصویرهای زنده شاعرانه سرشار است.

از آثار آیسخولوس، بجز ایرانیان، پرومته در زنجیر يك بار با همین نام به ترجمه شاهرخ مسکوب (تهران: اندیشه، ۱۳۵۰) و بار دیگر با نام

پرومتئوس در بند به ترجمه عباس نعلبندیان (تهران: کارگاه نمایش، ۱۳۵۱)
انتشار یافته است.

درباره مترجم

دکتر کامیاب خلیلی در سال ۱۳۱۴ در تهران متولد شد. پس از آنکه دوره تحصیلی دانشکده داروسازی تهران را به پایان برد، مدتی به سمت دکتر داروساز در بخشهای مختلف سازمان بیمه‌های اجتماعی مشغول به کار بود. سپس در کنکور ورودی دانشکده هنرهای دراماتیک شرکت جست و شاگرد اول این کنکور شد. پس از دو سال تحصیل در این دانشکده، بابورس دولت فرانسه به فرانسه رفت و اکنون در این کشور برای گرفتن دکترای سرگرم نوشتن رساله‌ای درباره متون فارماکوپه قدیم ایران است. دکتر کامیاب خلیلی زبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی، عربی، و یونانی را می‌داند و نمایشنامه ایرانیان را از روی متن یونانی به فارسی برگردانده است. او مجموعاً ۱۷ نمایشنامه و تعدادی داستان کوتاه نوشته است که یکی از آنها را به نام خودشاه در تلویزیون ملی ایران نمایش داده‌اند.

ایرانیان

هماوازان

اینان در میان ایرانیانی که رهسپار
سرزمین یونان شدند، وفاداران نامیده می‌شوند،
نگهبانان این قصر مجلل و پرزرنند،
و چون والامقامند،

۵ خود خدایگان پادشاه ما خشیارشا
فرزند داریوش،

آنان را برگزیده تاکشور را پاسداری کنند.

لیک اینک در اندیشه بازگشت شهریار

و ارتش زرین آذین

۱۰ فزون از فزون، گمانی شوم
دلم را پریشان می‌کند.

چدیباره همه نیروی آسیایی نژاد

خروشان در پی رهبر جوان رفتند.

نه‌پیکی، نه‌سواری

۱۵ به‌شهر ایرانیان نمی‌آید.

از سرزمینهای شوش و اکباتان،

وزکهن باره‌های کیسیان^{۱۵}،

شتابنده ره سپردند، گروهی سوار براسب،

گروهی نشسته به‌ناو، سپاه پیاده نظام،

۲۰ انبوه بزرگ لشکر جنگی را تشکیل دادند.

بدین گونه آمیسترس^{۲۵} و آرتفرنس^{۳۵}،

۱) Kissian

۲) Amistres

۳) Artaphernes

- و مگاباتزس ۴۵ و آستاسپس ۵۵،
سپهسالاران ایران،
پادشاهانی زیر فرمان پادشاه بزرگ،
۲۵ سران سپاه سترگ، روانه شدند؛
سوارکار، کمانور،
ترسانگیز ۵، رزم‌آور،
دل‌استوار بودند.
آرتمبارس ۶۵ اسب‌افکن
۳۰ و ماسیسترس ۷۵ کمانگیر
ایمایوس ۸ پاکنژاد، فرنداکس ۹۵،
و سوتانس ۱۰ چابک سوار.
و دیگران که نیل بزرگ و بارآور
فرستاد: سوسیسکانس ۱۱،
۳۵ پگاستاگون ۱۲ مصری‌نژاد،
و پیشوای ممفیس ۵ مقدس؛
ارسامس ۱۳ بلنداندام،
و فرمانروای تب ۵ کهن آریوماردوس ۵،
و کرانه‌نشینان دریانورد
۴۰ گروهی شگفت‌آور و بیشمار.
دوان درپی آنان، دست‌لیدیان نازپرورده ۵،
آنان که بر همه مردم سرزمین خود حاکمند
متر و گاته ۱۴ های پهلوان، آرکتوس ۱۵ ها،
و پادشاهان فرمانروا

۴) Megabazes

۵) Astaspes

۶) Artembares

۷) Masistres

۸) Imaeus

۹) Pharandaces

۱۰) Sosthanes

۱۱) Susiscanes

۱۲) Pegastagon

۱۳) Arsames

۱۴) Mithrogathe

۱۵) Arcteus

وسارد شهر طلا^۵

هزاران گردونه جنگی،

چهار اسبه، شش اسبه فرستاد،

به چشم منظره ای ترسناک.

همسایگان تمولوس ۱۶۵ مقدس

لاف زنان که بر یونان یوغ بندگی می نهند،

ماردون ۱۷۵، تاریبیس ۱۸ سندان نیزه،

ونیزه اندازان میزیایی ۱۹،

زیابل، شهر پرتلا^۵، ستونی بلند، شتابان چوسیل،

در آمیخته بهم و دریانوردان کشتی نشین

و مردانی که تنها آرزویشان کمان گشادن است.

از بی آنان، زهر گوشه آسیا رهسپار

سپاهیان شمشیرزن،

مطیع فرمان بیم آور شهریار.

بدین گونه چنان شکوفه های دلاوران مرز و بوم ایران،

برفتند.

وسرزمین آسیا که آنان را پرورش داد

در فراق سوزان آنان می نالد.

مادران، پدران، و همسرانشان با گذشت زمان،

با تنی لرزان روز شمارند.

بی گمان سپاه ویرانگر شهریار

به مرز و بوم همجوار

به آن سوی کرانه ها رسیده است،

از روی پلهای شناور با ریسمان بسته^۵

از تنگه هله ۲۰۵ گذشته است.

- ۷۰ بهر گذاری هزاران میخ زده
به سان یوغی به گردن دریا.
فرمانروای گردن فراز آسیای پر جمعیت
برای جهانگشایی، لشکر شگرف را
از دوسو پیشرانند
- ۷۵ زسوی خشکی، به روی دریا،
با پشت گرمی به سرکردگان
درست و استوار و پایدار.
فرزند باران طلاه
- ۸۰ همنژاد خدایان
در برق چشمهایش
نگاه تیره اژدهایی خونخوار
از گردونه سوری اش
بازوهای فراوان و کشتیهای فراوان را رهبری می کند.
- ۸۵ و در مقابله بانیزه دار نامدار
آرشه کمانگیر را می آورد.
هیچ کس در برابر چنین میل مردان
تاب ایستادگی ندارد
چه سد توانا هم باز ندارد
- ۹۰ موج شکست ناپذیر دریا را.
زیرا که سپاه ایرانی تسخیر ناپذیر است
و افرادش جنگاورند.
با این همه کدام انسان فانی
از نیرنگ خدایان رهایی دارد؟
- ۹۵ چه کسی چابک پاست
تا به خیزی موفقیت آمیز از درون دام بجهد؟

زیرا آتّه نوازش‌کنان و به‌خوش‌رویی

انسان فانی را به تور می‌کشد

دیگر رهایی ندارد

۱۰۱ و ۱۰۰

آن‌که با یک جهش فرار می‌کند.

چون اراده‌ی خدایی است

که از قدیم حاکم است

و ایرانیان را برانگیخته است

۱۰۵

تا بجنگند و باروها را خرد کنند،

و سوارکاران جنگجویانه،

شهرها را ویرانه سازند.

با این همه نگاهشان به راه‌های پهناور دریایی

که از باد سخت، سفید است، خو گرفته است

۱۱۰

و امیدوار به داربستی سست،

۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳

برای عبور همه افراد.

از این‌رو دلم در جامه ماتم

۱۱۵

از بیم گسسته خواهد شد.

۱۱۶ و ۱۱۷

دریغ، سپاه ایران!

مباد که شهر من،

شهر بزرگ و خالی از مردان شوش چنین فغانی را بشنود!

۱۲۰

و دژکیسیان،

بلند پاسخ دهد؛ دریغ

آن هنگام که شیون

دسته‌های انبوه زنان را،

که پیراهنهای کتانشان را چاک می‌زنند، بشنود.

۱۲۵

زیرا همه مردان،

از سواران و پیادگان

به‌سان زنبورها در پی شاهنگشان

دسته‌دسته پریدند.

و از پلی بر روی دریا،
 ۱۳ که دوقاره را بهم می‌پیوست،
 ۱۳۲۱ عبور کردند.

از فراق همسران
 بسترها ز اشک پر شده است.
 ۱۳۵ زنان ایرانی بسیار اندوهگین
 هر يك با حسرت، همسر
 رزم‌آور خود را بدرقه کردند
 اکنون تنها، بی‌کس
 باقی مانده‌اند.

۱۴۰ پس ای ایرانیان برماست برویم
 و در این بارگاه کهن جای گیریم
 چون ناگزیریم شتاب کنیم
 و با اندیشه ژرف و با تدبیر گفتگو کنیم،
 که بر فرزند داریوش،

۱۴۵ پادشاهی همخون ما
 که نام مردم ما از اوست،
 برخشیارشا چه گذشته است.

آیا کمان تیرانداز پیروز شده است؟
 یا نیروی نیزه‌های پولادسر چیره گردیده است؟
 ۱۵۰ (آتوسا داخل می‌شود) نگاه کنید این است پرتو درخشان
 همسان چشم فروزان خدایان^۵، مام پادشاه.
 ای شاه بانوی من! برابرت به زنانو درمی‌آییم^۵
 و همگان بزرگداشتی که شایسته اوست،
 برایش به جای آوریم.

۱۵۵ درود ای شهر بانوی زنان ظریف^۵ ایران!

ای کهنسال مام خشیارشا و همسر داریوش
همبستر خدای ایران ، و مادر خداه باشی،
اگر نیکبختی دیرین اکنون به زیان سپاه ما برنگشته باشد.

آتوساه

آری از این جهت من از سرای زرنگار
آنجا که داریوش و من همبستر بوده ایم برون آمدم
۱۶۰ دل من نیز از بیم گسسته می شود، لیک به شما می خواهم این سخن
را بگویم؛

ای دوستان! من به هیچ سان برای خویش نمی ترسم،
می ترسم مبادا تمول زیاد فزون یافته ما
که داریوش به یاری خدایان ایجاد کرده، ناگهان غبار شود و
بر خاک ریزد.

۱۶۵ از این رو اندیشه بیان نشدنی دو گانه ای در دلم هست.
مردم برگنج بی نگهبان ارزش نمی نهند،
و مرد بی گنج نمی تواند چون پرتوی بدرخشد آن سان که شایسته
توانایی اوست.

دارایی ما بی گزند است، لیک من برای پرتو چشم بیمناکم
چه می پندارم، چشم یک خانه، وجود سرور آن خانه است.
۱۷۰ چون چنین است، پس درباره این اندیشه نظر دهید،
ای ایرانیان، ای ریش سفیدان وفادار، زیرا،
همه صلاح دید شما برایم سودبخش است.

هماوازان ای ملکه این کشور خوب، بدان هنگامی که بتوانیم رهنما باشیم،
خواه گفتاری یا کرداری هیچ کدام نیازی به دوبار تذکر ندارد،
۱۷۵ چون تو از ما نیک خواهان صلاح دید می خواهی.

آتوسا

از آن هنگام که فرزندم لشکر کشیده
و برای نابودی سرزمین یونان رفته است،
همه شب خواب می دیدم.

لیکن تاکنون هرگز چون شب پیش

- ۱۸۰ خوابی به آن آشکاری ندیدم، گوش کنید:
گویا در نظرم دو زن، جامه آراسته پوشیده
یکی پیراهن ایرانی دربر،
و دیگری که جامه دوریسی^{۲۱} به تن داشت پدیدار شدند،
در بلندبالایی برتر از زنان امروزی
- ۱۸۵ در زیبایی بی نقص، هر چند که خواهران همنژاد بودند
ولی بازی سرنوشت یکی را در سرزمین یونان وطن داده
و دیگری را در سرزمین بربر^۵.
گمان برم میان آن دو
کشمکشی برها می شود، و چون فرزندم پی می برد،
برای آنکه بازشان دارد و آرامشان کند، به گردونه خویش
۱۹۰ با هم لگامشان می کند و برگردنشان
بند می گذارد. یکی از آن دو
فریفته آن پیرایه، رام دهان بر لگام می گذارد
دیگری سرکشانه با دستهایش،
۱۹۵ ستامها را از گردونه می گسلد، عنان ربوده،
گردونه را از جای می کند و یوغ را دونیمه می کند،
فرزندم فرومی افتد، پدرش داریوش، اندوهگسار،
کنارش پدیدار می شود؛ چون خشیارشا او را می بیند،
جامه برتن می درده^۵.
- ۲۰۰ چنین است روایت رؤیایم در شب پیش.
چون برخاستم و دستها را در آب پاک چشمه روان شستم،
پیشکش بسیار برداشته، به سوی پرستشگاه رفتم^۵
تا برای خدایان پاسدارنده و دورکنندگان بلایا،
چنانچه رسم است کلوچه نثار کنم.
۲۰۵ لیک آنجا عقابی دیدم که به سوی آتشگاه فوبوس می گریخت.

ای دوستان از بیم ساکت بر جای خشک شدم.
 پس از آن در برابر چشمهایم کر کسی با پرش سریع
 از اوج بر سر عقاب بیم زده و تسلیم فرود آمد
 با یک ضربه سرش را جدا کرده .

۲۱۰ اینها دیدنش برای من و شنیدنش برای شما هراسناک است.
 چون برستی بدانید ، اگر فرزندم پیروز گردد
 خدایگانی بی همتا می شود.

اگر ناکام شود، بدهکار کشور نیست

چنانچه جان به دربرد ، باز خداوند کشور باقی خواهد ماند .

۲۱۵ **هماوازان** ای مادر با سخنان خود نمی خواهیم نه چندان هراسناک کنیم،
 و نه چندان امیدوار. به تضرع و زاری خدایان را بخوان،
 و اگر رؤیای بد دیده ای درخواست کن از عاقبتش دورت
 دارند.

و به تو و به فرزندان خیر دهند،

همچنین به کشورت و همه دوستانت. سپس باده مقدس،

۲۲۰ برخاک به خاطر مردگان پیاش ، و با مهر از داریوش،
 همسرت که گویا شب پیش او را به خواب دیده ای،
 درخواست کن:

از دنیای زیرزمینی به جهان روشنایی ، نیکبختی برای تو و
 فرزندت فرستد،

و باقی را در ظلمات زیرزمین نگه دارد.

چنین است صلاح دید پیشگوی ملهم برای تو

۲۲۵ و گمان بریم همه چیز به خیر تو سرانجام یابد.

آری ای نخستین معبران خوابهای من

آتوسا

از روی مهر نسبت به فرزند و کاشانه ام اندیشه تان را

بیان کردید،

ای کاش سرانجام خوب باشد! هنگامی که به سرای باز کردم،

- همه چیز را همان گونه که خواستید ، برای خدایان ،
و برای عزیزان مدفون درخاک انجام خواهم داد. ليك ای
دوستان، ۲۳۰
- می خواهم بدانم آتن در کجای زمین قرار دارد؟
هماوازان دور در سوی غرب آنجا که پادشاه آفتاب غروب می کند.
- آتوسا و فرزندم آرزوی صید ۵ چنین شهری را داشت؟
هماوازان آن وقت سراسر یونان فرمانبردار می شد.
- آتوسا آیا سپاهی از افراد بسیار در اختیار دارند؟ ۲۳۵
هماوازان چنان سپاهی که تاکنون به مادها آسیب بسیار رسانده است ۵.
آتوسا دیگر چه؟ آیا آنان در خانه های خود ثروت کافی دارند؟
هماوازان معدنی از سیم دارند که گنجی در درون زمین است ۵ .
آتوسا آیا در دستهایشان خدنگ، در کمان گشاده، نمایان است؟
هماوازان به هیچ وجه، زیرا نیزه بازند و در جنگ تن به تن سپرها پوشش
آنان است. ۲۴۰
- آتوسا کیست چوپان این گله؟ فرمانده این مردم کیست؟
هماوازان کسی را بنده یا برده نمی نامند.
- آتوسا پس چگونه می توانند در برابر تاخت و تاز دشمن ایستادگی
کنند؟
هماوازان همان گونه که سپاه انبوه و باشکوه داریوش را درهم
شکستند ۵.
- آتوسا آنچه می گوئید اندوهی گران برای مادران از دست رفتگان
است. ۲۴۵
- هماوازان اما گمان کنیم بزودی حقایق را خواهی دانست،
چون طرز دویدن آن مرد نشان می دهد که ایرانی است،
و بد یا خوب خبری درست می آورد.
- (پیک داخل می شود)
پیک ای شهرهای سراسر آسیا !

۲۵۰ ای سرزمین ایران، بندرگاه گنجهای فراوان و بسی پایان!
چگونه بیکباره آن شادکامی بزرگ نابود شد،
شکوفه‌های ایران ریخت و از بین رفت.

آوخ چه ناپسند است نخستین پیک خبر شوم بودن.
و با این همه مصیبتها را بیان می‌کنم:
۲۵۵ ای ایرانیان همه سپاه بربر نابود شده.

هماوازان بلای وحشتناک، وحشتناک، ناگهانی،
و جان گزا! آوخ، بگریید، ای ایرانیان
به شنیدن خبری چنین محنت‌زا!

پیک آری. زیرا که همه چیز در آنجا نابود شد.

۲۶۰ من خود نیز امید دیدار روز بازگشت به وطن را نداشتم.

هماوازان در نظر ما کهنسالان

عمر بسی طولانی می‌نماید

۲۶۵ وقتی خبر چنین بلای ناگهانی را می‌شنویم.

پیک ای ایرانیان! من خود آنجا بودم. نقل از گفته دیگران نیست،
اگر شرح دهم چهرنجهایی به ما رسیده است.

هماوازان ای دریغ، ای دریغ! پس بیهوده

آن همه سلاح گوناگون

۲۷۰ از سراسر خاک آسیا به خاک دشمن،

به سرزمین یونان رفت.

پیک کرانه‌های سلامین^۵ و گرداگردش

از اجساد مردگان نگون بخت ما پر است.

هماوازان ای دریغ، ای دریغ! شاید

تن بی‌جان عزیزان

۲۷۵

در جامه‌های بلندشان^۵

با امواج دریا به هر سو کشیده می‌شود.

پیک کمان به کار نیامد و تمام سپاه ما

درتصادم کشتیها تارومار شد.

۲۸۰

هماوازان فغان و زاری

برای ایرانیان نگون بخت سر دهید،
که بلا بر آنان نازل شده است
دریغ از سپاه نابود شده.

پیک

۲۸۵

ای سلامین نامت بسی نفرت آور است.
آه ، یاد آتن مرا نالان می کند.

هماوازان آری ، ناکامان از آتن بیزارند.

همیشه به یاد خواهند آورد

چه بسیار زنان ایرانی را برای هیچ
از شوهر محروم و بیوه کرده است.

آتوسا

۲۹۰

زمانی است که افسرده حال، از این همه شوم بختی خاموش
مانده ام

زیرا مصیبت آن قدر زیاده از حد است

که نه جای گفتگو و نه جای پرسش است.

با این همه انسان فانی ناچار از تحمل بلایایی است

که خدایان بر او نازل می کنند. از محنت پرده بردار.

۲۹۵

با وجودی که از بدبختیها نالانی، آرام بگو:

از میان رهبران چه کسی نمرده؟

و سوکوار کدام یک از سپهسالاران باید باشیم

که با مرگش جایش خالیست؟

پیک خشیارشا زنده است و روشنایی روز را هنوز به چشم می بیند.

۳۰۰

آتوسا با گفته ات خانه ام بس روشن شد

و روز روشن پس از شب تار بر آمد.

پیک اما آرتیمبارس فرمانفرمای ده هزار سوار

به کرانه های سخت سیلنی ۲۲۵ کوبیده شد.

- ودداکیس^{۲۳} فرمانده هزارسپاهی با يك زخم نیزه،
 ۲۰۵ باخیزی سریع از کشتی خود بیرون افتاد.
 تناگون^{۲۴} آن مرد نامدار و باختری^۵ نژاد،
 گرد جزیره آژاکس^{۲۵} که خیزابه‌ها بر آن فرو می‌ریزد،
 سرگردان است.
 لیلئوس^{۲۶}، آرسامس و سومی آرگستس^{۲۷}،
 پیرامون جزیره پرورنده کبوتران^۵
 ۲۱۰ پیشانیهای ناکامشان را بر کرانه‌های سخت می‌کوبند^۵.
 ساحل نشینان رود نیل مصر
 ارکتهئوس^{۲۸}، آدئوئوس^{۲۹} و سومی فرنوخ^۵ سپردار
 جملگی از يك کشتی فروافتادند.
 ماتالوس^{۳۰} اهل خروزه^{۳۱}، فرمانده ده هزار نفر
 ۲۱۵ به هنگام کشته شدن، ریش حنایی دراز و انبوهش،
 رنگ دیگر گرفت و ارغوانی شد.
 مغ^۵ عرب و آرتامیس^{۳۲} باختری
 رهبران سی هزار سوار سیاه
 اکنون بر زمین سختی که جان داده‌اند، باقی مانده‌اند.
 آمیستریس و آمیستروس^{۳۳} که نیزه پرتوانشان را پیوسته
 ۲۲۰ به جنبش درمی‌آوردند،
 و آریومردوس دلیر، سوکوارکننده سارد،
 و نیز سیامیس اهل میزی^{۳۴}،
 و ثرویس^{۳۵}، امیر دوپست و پنجاه کشتی،

۲۲) Dadaces
 ۲۷) Argestes
 ۳۱) Chryse
 ۳۵) Tharybis

۲۴) Tenagon
 ۲۸) Arcteus
 ۳۲) Artames

۲۵) Ajax
 ۲۹) Adeues
 ۳۳) Amistrus

۲۶) Lilaeus
 ۳۰) Matallus
 ۳۴) Mysia

- آن زاده لورنا^{۲۶} ، آن دلاور خوش اندام ،
 از تقدیر بد جان داده و نکون بخت غنوده است .
 ۲۲۵ سوئسیس^{۲۷} ، نخستین دلیر بی همتا ،
 آن فرمانروای کیلیکیاییان^{۲۸} آن یگانه دلاور ، واردکننده
 تلفات بسیار بردشمن ، سرفراز کشته شد .
 آری اینانند فرماندهانی که من به یاد دارم
 لیکن از آن همه مصیبت خیلی کم بیان کردم .
 ۲۳۰ آه ، آه بالاترین مصیبتها را اکنون شنیدم ،
 نصیب ایرانیان سرافکنندگی و فریاد و شیون است .
 اما از نو آغاز کن و بگو ،
 پس شماره کشتیهای یونانی چه بود؟
 که جرأت کرد علیه کشتیهای ایرانی
 ۲۳۵ در نبرد کشتیها ، به مقابله برخیزد؟
 یقین بدان اگر به شماره بود ،
 بربرها می بایستی پیروز می شدند ، چون یونانیان
 مجموعاً فقط سیصد کشتی داشتند
 و ده کشتی نیز در ذخیره داشتند .
 ۲۴۰ اما خشیارشا ، خود من می دانم ، هزار کشتی زیر فرمان داشت
 و دویست و هفت کشتی تندرو را نیز باید اضافه کرد .
 تناسب قوا چنین بود .
 و آیا پنداری ما در نبرد ناتوان بودیم؟
 ۲۴۵ نه . یکی از خدایان میاه ما را درهم شکست
 و اقبال را در کفه های ترازو ناپراهر کرد .
 خدایان پاسدار شهر پالاس^۵ هستند .
 پس آتن هنوز ویران نشده؟
 تاهنگامی که مردان در آن هستند دیوارها هم پابرجاست .

آتوسا

پیک

آتوسا

پیک

۲۶) Lyra

۲۷) Syennesis

۲۸) Cilicians

اما بگو شروع بر خورد کشتیها چگونه بود؟

آتوسا

کدام طرف نبرد را آغاز کرد؟ یونانیها؟

یا فرزند من به اتکای تعداد کشتیهایش؟

ای بانو ! آن که همه مصیبتها را آغاز کرد،

پیک

روحي کینه توز ، اهریمنی شریر و بی اصل بود.

يك نفر یونانی^۵ از طرف سپاه آتن آمده،

و به فرزندت خشیارشا گفته بود :

هنگام فرارسیدن تاریکی شب تار

یونانیان صبر نمی کنند،

خود را بر عرشه کشتیها می اندازند،

ویکی اینجا ویکی آنجا برای نجات خویش پنهانی می گریزد.

و او چون این سخن را شنید

بی آنکه حيله یونانیان را دریابد یا حسادت خدایان^۵ را درك کند،

به همه امیران کشتیها چنین فرمان داد :

همین که پرتو گرم خورشید دیگر بر زمین نتابد

و تاریکی ائیر مقدس را فرا گیرد،

قسمت اعظم کشتیها را در سه ردیف قرار دهند،

راههای خروجی و گذرهای دریای خروشان را ببندند

و بقیه ، جزیره آژاکس را در حلقه محاصره گیرند.

چنانچه یونانیان از این دام بلا رهایی یابند،

و کشتیهایشان پنهانی راه گریزی پیدا کنند^۵

سر همه قطع خواهد شد^۵. چنین بود فرمان او.

این سخن از قلبی سرشار از خودپسندی برخاست،

چون او آگاه نبود که خدایان برایش چه تدارك دیده اند.

آنان به جان مطیع فرمان ، بدون آشوب

توشه شب را آماده کردند.

هرملوان پارو را درگیره مناسب خود استوار کرد

- و هنگامی که روشنایی خورشید خاموش شد ،
و شب بر آمد ،
جمله افراد سلاحدار بر عرشه کشتیهایشان رفتند.
۳۸۰ در طول هر کشتی هر صنفی صف دیگر را دلگرمی می داد.
و هر کشتی در خط خود پیشراند ،
و سراسر شب به فرمان ناوسالاران
تمام نیروی دریایی از هر سو جبهه بندی کرد.
شب گذشت ، بی آنکه نیروی دریایی یونان
۳۸۵ پنهانی برای خروج کوشش کند.
آن گاه چون روز سوار بر اسبهای سفید
فروغ خویش را بر همه جای زمین پراکند
بیدرنگ از جانب یونانیان بانگی بلند ،
چون سرودی آهنگین برخاست.
۳۹۰ صدای رسا در صخره های جزیره انعکاس یافت
همه بر برها را وحشت فرا گرفت ،
امیدشان بر باد رفت. چون برای فرار نبود
که در آن هنگام یونانیان سرود شکوهمند به آن ۳۹ رامی خواندند ،
بلکه برای افزودن دلاوری شان در رزم آرایبی بود.
۳۹۵ صدای شیپور همه را ملتهب ساخت.
بیدرنگ باهم با ضربه های پر صدا ،
پاروهایشان هماهنگ بر دریای ژرف خورد ،
وناگهان آنان در برابر دیدگانمان پدیدار شدند.
ابتدا جناح راست در پیک خط
با نظم حرکت کرد ، سپس تمام نیروی دریایی
پیرو آن پیشراند و در همان هنگام این آوای شگرف شنیده
شد که :

- « ای فرزندان یونان به پیش !
 آزاد سازید وطن را ، آزاد سازید کودکانتان را ،
 همسرانتان را و عبادتگاههای خدایان پدرانتان را ،
 ۴۰۵ و آرامگاههای نیاکانتان را . این است واپسین نبرد .
 و آن گاه از جانب ما آوایی به پارسی پاسخ داد که :
 « دیگر گاه درنگ نیست . »
 سپس کشتی مقابل کشتی با نوک مفرغینش پیش راند .
 حمله را يك کشتی یونانی آغاز کرد ،
 ۴۱۰ و دماغه يك ناوفیتی را یکجا جدا کرد .
 دیگران اینجا و آنجا هر يك بريك کشتی هجوم آوردند .
 در آغاز نیروی دریایی ایران ایستادگی کرد ،
 لیکن چون کشتیهای فراوان در تنگه باریک جمع شده بودند
 نه تنها نتوانستند به یاری هم بشتابند ،
 بلکه با بدنه های روییشان بهم خوردند
 ۴۱۵ و دستگاههای پارویی خود را شکستند
 و ناوهای یونانی که با مهارت ضربت می زدند
 گرد آنان را تنگ فرا گرفتند ، پیکر کشتیها را واژگونه کردند .
 دریا دیگر دیده نمی شد ،
 ۴۲۰ از شکسته های کشتی و اجساد خون آلود پوشیده شد ،
 ساحلها و تخته سنگها از نعشها پر شد .
 فرار نامنظم همه کشتیها آغاز گردید .
 هر که از نیروی دریایی بررها بازمانده بود پاروزنان
 می گریخت ،
 اما مانند ماهیهای تون یا ماهیهای از تور خالی شده
 ۴۲۵ با دسته پاروهای شکسته و تکه پاره های کشتی
 بر کمرشان می کوفتند ، فغان همراه با خروش
 پهنه دریا را فرا گرفت ،

- تا هنگامی که چشم شب تار به آن پایان داد.
 تلفات ما آن قدر زیاد است که اگر ده روز تمام هم
 ۴۳۰ ادامه دهم باز نمی توانم همه را بشمرم.
 در حقیقت بدان، هرگز در یک روز
 این تعداد از افراد تلف نشده اند.
 آتوسا ! دریای پهناوری از مصیبت
 بر ایرانیان و تمام نژاد بربر فرو ریخت.
 ۴۳۵ خوب بدان، اینها هنوز نیمی هم از مصیبت نیست.
 مشقتی که عاقبت شوم بدان گرفتارشان کرد
 دوچندان گرانتر از آغاز بود.
 آتوسا
 وجه سرنوشتی می تواند بازهم رنج آورتر باشد؟
 بگو کدام عاقبت شوم بر سپاه ما نازل شده
 ۴۴۰ که بازهم بر بار بدبختی افزوده است؟
 از ایرانیان همه شکوفه های قدرت جوانی،
 و دلیران بی همتای والانژاد
 و نمونه وفاداری به شاه،
 به شرمساری و در مرگی بی افتخار از پا درآمدند.
 ۴۴۵ وا مصیبتا ! ای دوستان، من چه عاقبت شومی دارم.
 اما بگو به چگونه مرگی از پا درآمدند؟
 بیک
 جلو منطقه سالامین جزیره ای است کوچک^۵
 بدون بندرگاهی برای کشتی، که فقط خدای دوستدار رقص
 پان^۵ در ساحل دریایش آمد و شد می کند.
 ۴۵۰ آنان را به این مکان فرستادند تا چنانچه
 کشتی شکستگان به جزیره پناه برند^۵
 بر سپاهیان یونانی آسان غلبه یابند و آنان را بکشند،
 اما دوستان را از موج دریا نجات دهند.
 آینده را بد شناخته بودند، زیرا همینکه یکی از خدایان

۴۵۵ پیروزی را به نیروی دریایی یونان ارزانی داشت،
همان روز یونانیان تن را با زره‌های رویین پوشانده^۵
از کشتیها بیرون جهیدند و پیرامون
جزیره را فرا گرفتند، بدان گونه که
راه‌گریزی نماند. ابتدا سنگهای بسیار

۴۶۰ با دست پرتاب کردند. از زه‌کمانها
تیرها به پرواز درآمدند. کشتار کردند،
بالاخره جملگی با هم پیش تاختند،
آنان را زخم زدند، بدنهای تیره‌بختان را پاره پاره کردند،
تا جان همگی را ستاندند.

۴۶۵ خشیارشا در برابر این ورطه مصیبتها فغان سرداد
چون مفرش که از آنجا بر تمام سپاه نظارت داشت^۵،
بر تپه‌ای بلندکنار پهنه دریا بود.
جامه درید، شیون سرداد

سپس بیدرنگ به سپاه زمینی فرمان داد
و بشتاب و نامنظم فرار کرد. چنین است سرانجام،
۴۷۰ که باز برای زاریت بدبختیها را افزون می‌کند.

ای اهریمن ستمگر، چسان امیدهای ایرانیان را بر باد دادی.
فرزندم خواستار مجازات سخت^۵
آتن مشهور بود؛ اما بسنده نبود.

۴۷۵ آن همه بربر که سابقاً در ماراتون از پای درآمدند^۵
فرزندم قصد کرده بود انتقام آنان را بکشد
و چنین بدبختی بی‌اندازه را با خود باز آورد.
اما تو بگو کشتیهای گریخته از تقدیر شوم را
کجا به خود وا گذاشتی؟ می‌توانی درست شرح دهی؟

۴۸۰ فرماندهان کشتیهای آسیب‌ن دیده
با استفاده از باد موافق بدون نظم هزیمت کردند.

آتوسا

پیک

و دنباله سپاه در سرزمین به ثوتی ۴۰ تلف گردید.
 برخی پیرامون چشمه زلال
 از عذاب تشنگی و برخی از خستگی از پا درآمدند.
 ۴۸۵ از سرزمین فوسید^{۴۱} و مرز و بوم
 دوربده گذشتیم به خلیج ملیا^{۴۰} آنجا که
 اسپرخیوس^{۴۲} با آبهای پربرکت دشت را مشروب می کند،
 رسیدیم.
 سپس به خاک سرزمین آخایا^{۴۳}
 و شهرهای تسالی^{۴۴} در هنگامی که دچار کمبود آذوقه بودیم
 ۴۹۰ وارد شدیم. آنجا بسیاری از تشنگی و گرسنگی ،
 که هر دو به اتفاق چیره بودند ، هلاک شدند.
 به کشور ماگنزیایا^{۴۵} و اقلیم مقدونیه^{۴۶}
 سپس به شط آکسیو^{۴۷} رسیدیم.
 بعد نیزارهای مردابی بولبه^{۴۸} ، بعدکوه پانگائیوس^{۴۹} ،
 ۴۹۵ بالاخره به مرز و بوم آدونیان^{۵۰}.
 آنجا در شب یکی از خدایان سرمای نابهنگامی پدید آورد
 که سراسر رود استریمون^{۵۱} یخ بست.
 هرکسی هم که پیش از آن خدایان را باور نمی داشت،
 آن هنگام نیایش و دعا کرد و برابر زمین و آسمان سجده کرد.
 ۵۰۰ پس از اینکه سپاه ما زمانی دراز خدایان را نیایش کرد
 عبور از روی رود یخ بسته را آغاز نهاد.
 اما از ما فقط آن که پیش از گسترش پرتو خداوند آفتاب
 گذر کرد ، اکنون زنده است.
 زیرا اشعه سوزان قرص درخشان خورشید

۴۰) Boéti

۴۱) Phocide

۴۲) Spercheius

۴۳) Achaea

۴۴) Thessaly

۴۵) Magnesia

۴۶) Axiu

۴۷) Bolbe

۴۸) Strymon

۵۰۵ در یخ وسط رودخانه رسوخ کرد، آنرا با حرارت داغ گرداند،
و افراد یکی پس از دیگری فرورفتند.
در برابر اینان برآستی خوشبخت بود آن که قبلاً دم آخر حیات
را برکشیده بود.

و دیگران که زنده ماندند و نجات یافتند
با رنج فراوان و مشقت از سرزمین تراس گذشتند.
۵۱۰ و اکنون رهایی یافتگان که شماره آنان بسیار نیست
به کانون کشورشان رسیده‌اند.
پس کشور ایران در فراق جوانان عزیز سرزمینش باید زاری کند.
حقیقت این است. اما بسیاری از مصیبت‌ها را
که یکی از خدایان بر ایرانیان نازل کرد بیان نکردم.

۵۱۵ **هماوازان** ای دیو عذاب ، چگونه با تمام قوایت
همه مردم ایران را پایمال کردی.

آتوسا آه من تیره بخت ، سپاه ما نابود شده.
ای رؤیای آشکار خوابهای شبانه‌ام
چه بسا مصیبت‌ها را به روشنی بر من آشکار کردی.

۵۲۰ لیکن شما آنرا بسیار بد تعبیر کردید.
با این وجود چون شما مصلحت اندیشیدید،
ابتدا برای خدایان نماز می‌گزارم
سپس در بازگشت برای زمین و برای مردگان
کلوچه‌های نذری از خانه خواهم آورد.

۵۲۵ خوب می‌دانم گذشته گذشته است
اما برای آینده شاید بهتر گردد.

و شما لازم است پس از چنین رویدادها
به وفاداری تدابیر وفاداران‌ه اتخاذ کنید.
و اگر فرزندانم پیش از من به اینجا برسد
۵۳۰ دلداریش دهید و در التزامش به‌خانه آید

تا مبادا مصیبتی بر مصیبتها افزوده شود.

(آتوسا با ملتزمان خود و پیک خارج می‌شوند.)

هماوازان ای زنوس پادشاه ، اکنون حقیقتاً سپاه

مغرور و انبوه

ایران را نابود کردی.

۵۳۵ شهرشوش و اکباتان

در ماتم سپاه فرورفته است.

چه بسیاری که با دستهای ظریف روسریهای خود را

پاره می‌کنند ،

و از رنج رسیده ، چینهای

۵۴۰ پیراهن خود را با اشک خیس می‌کنند.

زنان ایرانی ناله‌کنان

در حسرت آخرین وصال باشوهرانشان

بدرودگویان با خوابگاه نازبستر ،

و لذت شادمانی جوانی ،

۵۴۵ با ناله‌های تمامی ناپذیر سوکواری می‌کنند.

و من خود نیز برای درگذشتگان

با ژرفترین اندوه‌ها سوکواری می‌کنم.

اکنون برآستی سراسر

خاک خالی مانده آسیا می‌نالد.

۵۵۰ خشیارشا آنان را برد ، افسوس!

خشیارشا آنان را نابود کرد ، آو خ !

خشیارشا همه را نابخردانه

با قایقهای دریایی به دنبال خود کشید.

پس چرا داریوش کماندار

۵۵۵ در آن روزگار ، چنان بی‌ستم ،

رهبر گرامی مردمان

دشور شوش بود؟

سپاه پیاده و نیروی دریایی

کشتیهای کبودرنگ هم پرواز

۵۶۰

آنان را یرد، افسوس!

کشتیها آنان را نابود کردند، آوخ!

کشتیها با برخورد های نابودکننده

ودستهای یونانیان^۵.

خود فرمانروا

۵۶۵

چنین شنیده شد

از دشت تراس

و راههای صعب العبور بزحمت گریخت.

ولی آنان که در صف نخستین مردند، آوخ

دچار پنجه تقدیر گردیدند، آه

۵۷۰

در کرانه های سیکره^{۴۹۵}، وای

فغان کنید! واز اندوه

به سوی آسمانها

فریاد بلند برکشید، وای

از اندوه شدید

۵۷۵

با نوای بی نوایی ناله کنید.

در دریا بسختی خرد شده، آوخ!

وسلاخی شده، آه

توسط اطفال بی زبان دریای مقدس، وای

خانه ها سوکوار خداوند گاران خویش اند.

۵۸۰

مادران گم کرده فرزند

در اندوه ابدی خویش، وای

- پیران زاری هستند
 که در اندوه بی اندازه می نالند.
 سالهای سال سراسر خاک آسیا دیگر
 ۵۸۵ از احکام ایران اطاعت نمی کنند،
 خراج نخواهند داد
 و به فرمان فرمانروا
 دیگر برای فرمانبرداری
 سجده نخواهند کرد
 ۵۹۰ زیرا اقتدار پادشاه از میان رفت.
 زبان آدمها باز هم
 بسته نمی ماند، زیرا
 خلق آزاد، وقتی یوغ زور
 برداشته شد، حرفش را می زنند.
 ۵۹۵ خاک به خون آلوده
 آژاکس، جزیره ای در آب،
 قبرستان توانایی ایران است.
 (تنها داخل می شود)
 آتوسا
 ای دوستان، هر مصیبت زده ای می داند:
 همینکه طوفان بلا بر سر انسانها فرو بریزد
 ۶۰۰ آنان دچار وحشت می گردند
 و هنگام پیشامد فرخنده یقین می کنند
 همیشه همان باد مساعد نیکبختی خواهد وزید.
 اکنون برای من همه چیز کاملاً وحشتناک است.
 دشمنی خدایان در برابر چشمهایم پدیدار می شود.
 ۶۰۵ بانگی ناساز به گوشهایم می رسد،
 چه مصیبت آن قدر تکان دهنده است که در دل وحشت
 برمی انگیزد.

- به همین سبب بدون گردونه
بدون تزیینات قبل از راه قصر تا اینجا باز گشته‌ام
برای پدر فرزندانم نثارهای مهر آگین
از همان گونه که به مردگان آرامش می‌بخشد، آورده‌ام؛
شیر سفید گوارا، از ماده گاو زیر یوغ نرفته؛
انگبین شفاف از تقطیر کارگران گلها؛
آب روان چشمه‌ای بکر؛
و نیز شراب ناب گرفته از مادری صحرائی
از تاکی خرم و کهن.
و ثمره خوشبوی درخت زرد رنگ زیتون،
که در برگ‌هایش همیشه زندگی شکفته است،
و حلقه‌های گل، این دخترکان خاک پر ثمر.
اینک ای دوستان برای این نثارهای مردگان
سرودها بخوانید و از خدایان
داریوش را بطلبید! و من این پیشکشها را
که زمین خواهد نوشید، تقدیم خدایان جهان‌زیرین می‌کنم.
هماوازان ای بانوی محترم ایرانیان،
تو نثارهایت را برای حجره‌های زیر زمین بفرست
و ما با سرودمان تمنا می‌کنیم
هدایت‌کنندگان مردگان
در جهان زیرین مهربان باشند.
اینک! ای خدایان مقدس جهان‌زیرین،
ای الهه زمین، ای هرمس، و ای سلطان مردگان^۵
آن روح را به سوی روشنایی گسیل دارید!
چه اوست که برای دردها دارویی می‌شناسد.
تنها او سرانجام را می‌داند.
آیا خدایگان

۶۱۰

۶۱۵

۶۲۰

۶۲۵

۶۳۰

- پادشاه سعادت‌مند،
- ۶۳۵ سخن روشن بربری مارا
این صورت لرزان و حزن‌انگیز،
ندای اندوهبارمان را می‌شنود؟
بدبختیهای بی‌اندازه‌مان را به صدای بلند اعلام می‌کنیم.
آیا در آن ژرفا صدای مارا می‌شنود؟
- ۶۴۰ اینک تو ای زمین!
و شما، دیگرکسان، ای حکمرانان جهان زیر
بگذارید آن خداوند بزرگوار،
زاده شوش، سرور ایرانیان،
از اقامتگاه شما بیرون آید.
- ۶۴۵ آن مردی را که هرگز مانندش را
خاک ایران دفن نکرده، به‌بالا روانه کنید.
آن انسان گرامی است، آرامگاهش هم گرامی است،
زیرا روانی گرامی در آن نهفته است.
ای آئیدونئوس^{۵۰} او را به‌سوی بالا
هدایت کن، ای آئیدونئوس!
- ۶۵۰ پادشاه بی‌همتا داریوش را! آوخ
چون او هرگز افرادش را
در جنگهای بنیادکن تلف نمی‌کرده.
ایرانیان او را ملهم از خدایان
- ۶۵۵ خطاب می‌کردند، الهام گرفته از خدایان بود
که فرماندهی سپاه را نیک هدایت می‌کرد.
آوخ!
خسروا، ای خسرو پیشین بازآی

۶۶۰ در فراز گنبد آراه گاهت ظاهر شو!
 پایت را که در کفش‌های زرد رنگ است بلند کن!
 بگذار تاج افسر کیانیت بدرخشد.
 داریوش ای پدر عادل پدید آی! آه
 تا اینکه از اندوه تازه که شنیده‌ای آگاه شوی.

۶۶۵ سرور سرور ما پدیدار شو!
 زیرا در اینجا ظلمات مرگ آورده موج می‌زند.
 زیرا همه جوانان
 از میان رفتند.

۶۷۰ داریوش ای پدر عادل پدید آی! آه
 آوخ، آوخ
 ای آنکه به خاطر مرگت بسیاری گریان شدند

۶۷۵

کشتیهای ما از بین رفتند.
 کشتیهایی که سهردیف پارو داشتند.
 آنها دیگر دریانوردی نخواهند کرد.
 آنها دیگر کشتی نیستند،
 آنها دیگر کشتی نیستند.
 (روح داریوش ظاهر می‌شود)

روح داریوش

ای وفادارترین وفاداران، ای یاران جوانی من،
 ای ایرانیان کهنسال، چه اندوهی کشور مرا اندوهگین کرده،
 که می‌نالد، که خود را می‌زند، وزمین چاک می‌شود؟
 در تشویشم، همسرم را کنار آرامگاهم می‌بینم
 ۶۸۵ نثارهایش را با مهر پذیرفتم

- وشماکنار آرامگاه من ایستاده نوحه سرایی می کنید،
و با ناله دلخراشی که مردگان را احضار می کنند،
بزاری مرا می طلبید. رستاخیز آسان نیست،
بویژه آنکه همه جا خدایان زیرزمین
در گرفتن ماهرترند تا دررها کردن.^۵
- ۶۹۰ امامن به سبب احترامم در مقابل آنان باز گشتم.^۵
زود بگوئید تا مرا به علت تأخیر سرزنش نکنند.
چه مصیبت تازه ای بر ایرانیان گرانی می کند؟
- هماوازان** جرأت نمی کنیم نگاهت کنیم،
جرأت نمی کنیم برابرت سخن گوئیم
در پیشگاهت ترس سابق بر ما چیره است.
- ۶۹۵ **داریوش** ولی اینک من بر اثر ناله شما از جهان زیر آمده ام
سخن را به درازا مکشید، بلکه کلام را خلاصه کنید
و تمام را بیان کنید، حجب را کنار بگذارید.
- هماوازان** می ترسیم اطاعت کنیم
می ترسیم برابرت سخن بگوئیم
از آنچه به دوستان گفتنش سخت است.
- ۷۰۰ **داریوش** اینک چون در دلتان هم چنان بیم سابق استوار است
پس توای همبستر قدیم من، ای همسر پاک گوهر
ناله وزاری بس کن، آشکارا با من سخن بگو!
- ۷۰۵ آری همواره بر انسانها از بدبختی های بشری وارد می شود.
لکن بسا مکرر از دریا بسا مکرر از خشکی
بلا بر انسانهایی وارد می شود که دوران عمرشان درازتر است.
- آتوسا** توای آن که بهره نیکبختیت پیش از همه انسانها بوده
چون تا آن زمان که پرتو آفتاب را می دیدی مایه غبطه
ایرانیان بودی، همانند خدایی زندگانی خجسته را گذراندی.
اکنون من پرتو غبطه می خورم که مرده ای پیش از آنکه مصیبت
عمیق مارا ببینی.
- ۷۱۰

- ای داریوش تو همه چیز را در کلامی کوتاه خواهی شنید
این سخن را با تو در میان می گذارم: قدرت ایران نابود شد.
چگونه شد؟ آیا بلای طاعون یا انقلاب بر کشور نازل شده
داریوش
- ۷۱۵ است؟
آتوسا به هیچ وجه، لکن نزدیک آتن تمام سپاه نابود شد.
داریوش کدام يك از فرزندانم سپاه به آنجا برد؟ بگو.
آتوسا خشیارشای سرکش که سراسر فلات قاره را خالی کرد.
داریوش این نگون بخت از راه خشکی یا از دریا مبادرت به این
دیوانگی کرد؟
- ۷۲۰ هردوباهم، با دونیرو، جبهه دو گانه گشود.
داریوش و چگونه آن چنان سپاه عظیم پیاده از دریا گذر کرد؟
آتوسا با افزارهای مصنوعی بر تنگه هلس یوغ نهاد، بدین ترتیب
گذاری ساخت.
- داریوش وحتى چنین کرد که بوسفر بزرگ را بست؟
آتوسا چنین کرد. اما یکی از اهریمنان یقین همفکری کرده است.
داریوش افسوس که اهریمنی شگرف دخالت کرده تا اینکه او درست
نیندیشد.
- ۷۲۵ زیرا فرجام نشان می دهد، چه مصیبتی آخر به بار آورد.
داریوش بر آنان چه گذشته که شما چنین می نالید؟
آتوسا از هم کسبختگی نیروی دریایی، نیروی زمینی را تباه کرد.
داریوش چندانکه جملگی افراد یکجا در جنگ نابود شده اند؟
آتوسا چندانکه شهرشوش فاقد مردان می نالد...
- ۷۳۰ وای بر سپاه وفادار، نگهبان و پشتیبان ما.
داریوش که افراد باختری رفتند بکلی نابود شدند، حتی يك سالخورده
نمانده.
داریوش این نگون بخت! چه جوانانی از متحدان ما را بر باد داد.
آتوسا که گویند خشیار شا تنها، به خود وا گذاشته با تعداد کمی از
همراهانش...

- ۷۳۵ **داریوش** چگونه و کجا کاوش پایان یافت؟ هنوز راه نجاتی برایش هست؟
آتوسا خوشبختانه به پللی که دوسرزمین را وصل می کند رسید.
- داریوش** و ممکن است به اقلیم ما رسیده باشد؟ حقیقت دارد؟
آتوسا آری. گزارش صریح آن را تأیید می کند، بدون تردید.
- داریوش** افسوس خیلی زود غیب گویی ها به حقیقت پیوست و بر فرزند من،
 ۷۴۰ **ژئوس** عاقبت تقدیر را نازل کرده است. و من خیال می کردم
 که شاید مدت های دراز باید تا خدایان آن را به انجام رسانند.
 اما اگر کسی خود شتاب کند، خدایان نیز یاریش می دهند.
 اکنون پنداری همه عزیزان من برای خود متبعی از مصیبت
 یافته اند،
 و فرزند من ندانسته بر اثر غرور جوانی چنین کرد.
- ۷۴۵ **او** آرزو می کرد هلسپونت مقدس را مانند برده
 به زنجیر ببندد و جریان خدایی بوسفر را از گذر باز دارد،
 و تنگه را دیگرگون سازد و بابتک به آن پای بند آهنی بنهد،
 و راه وسیعی برای عبور سپاهیان بی شمار بگشاید.
 آن فانی از بیخردی گمان کرد بر همه خدایان
- ۷۵۰ **حتی** پوزوئیدن^۵ چیره می گردد. فرزند من دچار
 بیماری روانی نبود؟ می ترسم مبادا ثروت فراوانی که بزحمت
 اندوخته ام، تاراج مردمان چابکتر گردد.
آتوسا این است آنچه خشیارشا از مردم بدسگال اطرافش آموخت.^۵
 گفتند که تو در جنگ برای فرزندان
- ۷۵۵ **ثروت** بسیار به دست می آوری، در حالیکه او با زهونی
 جنگ داخلی می کرد و بر ملک پدری هیچ نمی افزود.
 چندان از بدسگالان مکرر سرزنش شنید
 که آهنگ لشکرکشی و نبرد علیه یونان کرد.
داریوش پس آنان هستند مسببان عمل
 شگفت، فراموش نشدنی که مانندش هرگز
- ۷۶۰

کسی این شهرشوش را خالی از سکنه نکرده
از آن هنگامی که خدایگان زئوس مقرر داشته است
یک نفر بتنهایی در سراسر آسیای گله پرور
فرماندهی داشته باشد و عصای پادشاهی به دست گیرد.

۷۶۵

باری مدوس^{۵۱} نخستین فرمانده سپاه بود

پس از او پسرش کار اورا کامل کرد؛

چون فرزاندگی او برهوس حاکم بود.

پس از سومین نفر کورش آن مرد نیکبخت^۵

در زمان فرمانرواییش صلح برای همه دوستان برقرار کرد.

۷۷۰

ملت لیدی^{۵۲} و فریژی^{۵۳} را زیر فرمان آورد

سراسر ایونی را با اقتدار مطیع کرد.

خداوند از او بیزار نبود چون او خیرخواه بود.

پسر کورش چهارمین فرمانروای سپاه گردید.

پنجمی مردوس^{۵۴} شخص اول شد، ننگ وطن و

۷۷۵

ننگ تاج کهن. تا آنکه به نیرنگ

آرتافرنس^۵ شریف در قصرش اورا کشت،

به همراهی یاران متحد، که قرارشان این بود.

.

خود من آنچه آرزو داشتم سرنوشت نصیبم کرد.

۷۸۰

فراوان، با سپاه فراوان، لشکر کشیدم

با وجود این هرگز به کشورم چنین مصیبتی وارد نکردم.

اما فرزندانم خشیارشا جوان است، اندیشه جوانان را دارد،

او اندرزهای مرا فراموش می کند.

زیرا ای یاران این را آشکارا خوب بدانید:

۷۸۵

همه ماکه نگهدار این ملک بوده ایم

هرگز مسبب این همه محنت نگشته ایم.

- هماوازان پس اینک ای خدایگان داریوش پایان سخن را
به کجا می کشانی؟ پس از این وضع،
چگونه می توانیم به بهترین طریق رفتار کنیم؟
- ۷۹۰ داریوش هرگز دیگر به سرزمین یونان لشکر نکشید،
حتی اگر سپاه ماد هم قویتر باشد
چون خودسرزمین آنان همرمز آنان است.
- هماوازان چه می خواهی بگویی؟ چگونه همرمزشان است؟
داریوش باکشتن تعداد بسیار زیادی از دردگرسنگی.
- ۷۹۵ هماوازان اما ما سپاهی برگزیده و کاملاً مجهز می فرستیم.
داریوش حتی همان سپاهی که اکنون در خاک یونان مانده
به نجات و بازگشت موفق نمی گردد.
- هماوازان چه می گویی؟ پس همه سپاه بربر
از تنگه هلس عبور نکرده، از اروپا خارج نمی شود؟
- ۸۰۰ داریوش کمی از بسیار، وقتی که ناگزیر مشیت خدایان
از دیدن آنچه روی داده باور شود
درحقیقت فقط قسمتی، بجز بقیه، گرفتار نخواهند شد.
و اگر چنین باشد او گروه برگزیده سپاه^۵ را
با تکیه به امید واهی در آنجا باقی گذاشته است.
- ۸۰۵ آنان در جایی مانده اند که جریان آسوپوس^{۵۵}
روزی رمان محبوب سرزمین به نوتی دشت را آبیاری
می کند.
- آنجا رنجهای فراوان انتظار ایشان را می کشد،
که کفاره افراط و غرور بی ایمان آنان است^۵.
زیرا همینکه به یونان رسیدند پیکره های خدایان را
بی شرمانه به پیغما بردند، پرستشگاهها را آتش زدند
- ۸۱۰ قربانگاهها را خراب کردند، مجسمه خداوندان را

از جای کردند، زیر و زبر کردند، از پایه‌های خود سرنگون ساختند.

- بدین سبب مجازاتشان کمتر از ستمی که کردند نیست
 و باز هم در انتظارشان است. هنوز به قعر مصیبت
 ۸۱۵ نرسیده‌اند، که فوران خواهد کرد.
 چنان فراوان، خون‌روان، درخاک
 پلایه بانیزه دوریایان جاری خواهد شد.^۵
 که تلهایی از اجساد تا سه نسل آینده
 در سکوت به دیده‌های بشری، اخطار می‌کنند
 ۸۲۰ که انسان فانی نباید زیاد مغرور باشد.
 زیرا غرور شکوفا خوشه گمراهی به بار می‌آورد
 که از آن خرمن اشک درومی گردد.
 شما چنین کیفری را همیشه در نظر آورید
 آتن و یونان را به خاطر داشته باشید،^۵
 ۸۲۵ تا هیچ‌کس نباشد که تقدیر موجود خود را خوارشمرد
 به امید دیگر سعادت بسیار را تلف کند.
 زیرا زئوس کیفر دهنده، افکار زیاد مغرور را
 بسختی عقوبت می‌کند.
 پس چون او اینقدر کم درایت است
 ۸۳۰ با پندهای خردمندان آموزشش دهید،
 تا آنکه با گستاخی خودخواهانه علیه خدایان عصیان نکند.
 و توای گرامی مادر خشیارشا،
 به قصرت بازگرد. جامه برازنده بردار
 به پیشواز فرزندت برو.
 ۸۳۵ زیرا از رنج مصیبتی که می‌کشد جامه‌های رنگارنگش
 به تنش پاره‌های از هم گسیخته است.
 و او را با سخنان مهر آگین تسکین ده.

زیرامی دانم توتنها کسی هستی که او تاب شنیدن سخنش را دارد
ومن به ظلمات زیر زمین بازمی گردم.

۸۴۰ و شما ای کهنسالان بدرود، حتی در بجهوحه مصیبتها هم
دل خویش را مانند همه روز شاد سازید،
چون در نزد مردگان ملك و ثروت هیچ به کار نمی آید.
(روح داریوش ناپدید می شود)

هماوازان آه بسی دردناک است شنیدن شرح

رنجهایی که در حال و آینده بر برها می کشند.

۸۴۵ **آتوسا** خداوندا، چه رنجهای بسیار بر من نازل می شود

اما این رنج بیشتر مرا می آزارد

که از حقارت جامه ای که تن فرزندم را

اکنون می پوشاند اطلاع می یابم.

اینک می روم و از قصر جامه برازنده می آورم،

۸۵۰ می گوشم فرزندم را استقبال کنم،

زیرا من در مصیبت، گرامیترین کسانم را ترك نمی کنم.

(آتوسا خارج می شود)

هماوازان وه! چه زندگانی شکوهمند و سعادت آمیزی

در شهر امن ما برقرار می بود

هنگامی که آن پیر مجرب،

۸۵۵ مددکار، خیر خواه، پادشاه صلح جو

خدایگان داریوش بر کشور فرمانروایی می کرد.

پیش از این بر استی سپاههای با افتخاری

ارائه می کردیم، آنان قواعد و قوانین را

همه جا در شهرها تنظیم می کردند.

۸۶۰ در بازگشت از جنگ،

بدون مشقت و رنج،

به خانه های خجسته خود بازمی آمدند.

- چه بسیار شهرها را بدون عبور
 ۸۶۵ از رودخانه هالیس^۵
 فتح کردند،
 حتی بدون ترك سامانش،
 از جمله آنها شهرهای میان آب مرداب استریمون
 که همجوار مساکن
 ۸۷۰ تراس است.
 و بیرون از این مرداب در خشکی،
 آنهایی که گرداگردشان را حصار گرفته
 نیز از آن پادشاه فرمان می برد.
 ۸۷۵ همچنین شهرهای کرانه های وسیع تنگه عله
 در انحنای پروپوتیس^{۵۶}،
 و مصب پونتوس
 و جزایری که گرداگردشان را آب فرا گرفته، در اطراف
 دماغه ای
 ۸۸ که همسایه سرزمین ماست
 از جمله آنها لسبوس^{۵۷}، ساهوس^{۵۸} تولیدکننده زیتون،
 خیوس^{۵۹} و همچنین پاروس^{۶۰}، نازوس^{۶۱}، موکونوس^{۶۲}
 ۸۸۵ همسایه هم مرز تنوس^{۶۳}،
 و آندروس^{۶۴}.
 و نیز بر آنها که وسط دریا در بین دو کرانه هستند نظارت می کرد.
 ۸۹۰ لمنوس^{۶۵}، حکومت نشین ایکاروس^{۶۶}،
 رودوس، و کنیدوس^{۶۷} و شهرهای قبرس؛
 پافوس، و سولی و سالامین
 ۸۹۵ که اکنون شهر اصلی آن

۵۶) Propotis

۶۰) Paros

۶۴) Andros

۵۷) Lesbos

۶۱) Nazos

۶۵) Lemnos

۵۸) Samos

۶۲) Myconos

۶۶) Icaros

۵۹) Chios

۶۳) Tenos

۶۷) Cnidos

مسبب زاری ماست.

هم‌چنین شهرهای ثروتمند در قلمرو

ایونی، پراز مردمان

۹۰۰ یونانی را با تدبیر خویش

و نیروی خستگی‌ناپذیر متشکل از افراد

مسلح،

و دستیاران متعدد و مختلف در تصرف داشت.

اینک بدون شك این دگرگونی به‌خواست خدایان بوده‌است،

۹۰۵ وما از اثر ضربات سخت

در دریا مغلوب گشته‌ایم.

(خشیارشا داخل می‌شود)

خشیارشا

آوخ،

من نگون بخت چه سرانجام نفرت‌انگیز

۹۱۰ غیرقابل پیش‌بینی داشته‌ام.

تقدیر با چه ستمگری نژاد ایرانی را پایمال کرد.

من بیچاره چه می‌شوم؟

توان از زانوانم می‌رود.

هنگامی که کهنسالان شهر خویش را می‌بینم.

۹۱۵ ای زئوس! ای کاش من نیز در میان سپاهیان بودم

که کشته شده‌اند

و تقدیر مرگ به‌زیر خاک مدفونشان کرده‌است.

هماوازان درینخ، درینخ ای پادشاه، از سپاه خوب‌ما

واز امپراطوری بزرگ و افتخارآمیز

۹۲۰ از گلزار آراسته از مردان

که اکنون دست تقدیر آنرا درو کرده‌است.

زمین می‌گرید برای جوانان زاده‌خاکش،

بر آنان که به‌خاطر خشیارشا که جایگاه مردگان را

- از ایرانیان انباشته، فداگردیدند.
- ۹۲۵ زیرا به جهان زیررفتند، مردان پیشمار،
شکوفه‌های کشور، کمانگیران، انبوه بسیار از
دههازار سپاهی نابود شدند
دریغ، دریغ از مدافعان دلیرما.
ای پادشاه این سرزمین، قاره آسیا
سخت به زانو درآمده است.
- ۹۳۰ **خشیارشا** این منم، وای، زار،
بی‌نوا، که برای دودمانم و سرزمین پدری
باعث مصیبت گردیده‌ام.
- ۹۳۵ **هماوازان** برای تهنیت بازگشت تو،
فریادی از شوم‌اختری ناشی از بدبختی،
فغان،
وضجه بسی سرشک‌آور می‌کشیم.
- خشیارشا** به صدای بلند ناله رقت‌آور
و شکوه‌آمیز سردهید، زیرا اکنون اقبال
از من برگشته‌است.
- ۹۴۰ **هماوازان** آری و کاملاً ناله رقت‌آور سرمی‌دهیم
به یادبود زخم مردم که در دریا وارد شده‌است.
- ۹۴۵ همراه يك خلق، يك قدم سو کواری می‌کنیم
نالان همراه با سیل اشک شیون می‌کنیم.
- خشیارشا** آرس یونانی همه چیز را به تاراج داد
آرس یونانی بانا و گانش،
پیروزی نهایی را به دست آورد.
میدانگاه تار و فاجعه انگیز
ساحل دریا را درو کرد.
- هماوازان** آه، آه، آه، فغان کن و از همه چیز بگو.
کجا هستند بارانت، از بقایای لشکر؟
- ۹۵۵

- کجاستند دستیاران نظامیت،
همانند فرنداکس^{۶۸}،
سوساس^{۶۹}، هلاگون و آگاباتاس^{۷۰}،
دوتاماس^{۷۱}، پسامیس^{۷۲}، و سوسیس کانس^{۷۳} که
از اکباتان عزیمت کرده بود؟
- ۹۶۰
خشیارشا
از دست رفتگان را به خود واگذاشتم،
آنان چون از کشتی
فرو افتادند در ساحل
سلامین بر کناره‌های
صخره‌ای اصابت کردند.
- ۹۶۵
هماوازان
آه، آه، آه، کجاستند فرنوخ،
آریومردوس دلاور،
کجاست خدایگان زوآکس،
یا لیلکوس و الانژاد،
مفیس، تاریبیس،
وماسیس تراس، آرتمبارس،
وهوستائیکماس^{۷۴}، بازاز تو می پرسیم!
- ۹۷۰
خشیارشا
وای، وای بر من
آنان آتن کهن و کینه‌انگیز را
به چشم دیدند، سپس هر کدام به یک ضربت پارو
آه آه بی‌نوایان در خاک جان‌کندند.
- ۹۷۵
هماوازان
و آن چشم وفادارت
که ایرانیان را
ده هزار ده‌هزار شماربندی می‌کرد.
آلیستوس^{۷۵} فرزند باتاخوس
- ۹۸۰

۶۸) Pharandaces

۶۹) Susas

۷۰) Agabatas

۷۱) Dotamas

۷۲) Psammis

۷۳) Susiscanes

۷۴) Hystaechmas

۷۵) Alpistus

.

فرزند ساماس فرزند مگاباتا

پارتوس و اوئیبارس ۷۶ بزرگ.

۹۸۵ آنان را رها کردی، رها کردی، آه، آه، آه، ادباز

برای ایرانیان با افتخار

از درد، برتر از درد سخن می‌گویی.

خشیارشا آری فراق

یاران دلاور را باز بدخاطر من می‌آورید.

وقتی از برتر از درد سهمناک طاقت فرسا سخن می‌گویید

۹۹۰ دلم در درون سینه‌ام فریاد می‌کشد، فریاد می‌کشد.

هماوازان در ماتم دیگران نیز هستیم؛

آن‌که ده هزار سپاهی ماردونی را رهبری کرد؛

۹۹۵ خانتیس ۷۷، آریون و آنخارس،

دیائیکیس ۷۸ و آرسامس

رهبر سوار نظام،

وداداکاس و لوئیمناس

و تولموس نیزه‌اند از خستگی ناپذیر.

۱۰۰۰ در شکفتیم، در شکفتیم که آنان

دنبال گردونه سرپوشیده‌ات نیستند.

خشیارشا زیرا همه از پا درآمدند.

هماوازان از پا درآمدند! ای دریغ، بی‌نام و نشان.

خشیارشا آه، آه، وای، وای!

۱۰۰۵ **هماوازان** وای، وای خدایان،

مصیبت غیر مترقبه را

چون برق نگاه آته به وجود آوردند.

۱۰۱۰ **خشیارشا** شکست خوردیم، چه بدبختی ابدی!

- هماوازان شکست خوردیم، کاملاً آشکاراست.
 خشیارشا تازه به تازه، محنت به محنت.
 هماوازان با ناویان یونانی
 مقابله بی نصیبمان.
 نژاد ایرانی در نبرد ناکام است.
 خشیارشا آری با چنان سپاه بی شمار
 ۱۰۱۵ من بینوا شکست خوردم.
- هماوازان چه از آن مانده؟ نیروی ایران عظیم بود.
 خشیارشا می بینید آنچه از تجهیزات من باقی مانده است؟
 هماوازان می بینیم، می بینیم.
 خشیارشا و این ترکش.
 ۱۰۲۰ هماوازان می گویی چه چیز را نجات بخشیده ای؟
 خشیارشا ذخیره تیر،
 هماوازان چنین کم از بسیار.
 خشیارشا یاورانمان را از دست دادیم.
- ۱۰۲۵ هماوازان مردم یونان در جنگ نمی گریزند.
 خشیارشا بسیار دلاورند.
 بلای ناگهانی را مشاهده کردم.
- هماوازان از انهدام نیروی دریای با ناوها سخن می گویی.
 ۱۳۳۰ خشیارشا در برابر سانحه مصیبت زانجامه دردم.
 هماوازان دریغا، دریغا!
 خشیارشا نه! بیشتر از دریغ بگوئید.
- هماوازان دوچندان حتی سه چندان باد!
 خشیارشا اندوه ما شادی دشمنان است.
 ۱۰۳۵ هماوازان و قدرت ما درهم شکست.
 خشیارشا از همراهانم محروم شدم.
 هماوازان از تقدیر یاران در دریا.

- خشیارشا گریه کنید، گریه کنید، از درد. به سوی قصر روانه شوید.
 هماوازان دریغا، دریغا! ادبار، ادبار!
- ۱۰۴۰ خشیارشا اینك در پاسخ صدای من فر باد کنید
 هماوازان بخشش بینوا از بینوایان به بینوایان.
 خشیارشا شیون کنید هم ناله من شوید.
 خشیارشا و هماوازان آه وای، آه وای!
 هماوازان مانحه‌ای سخت است،
 واین درد افزونتر می‌شود.
- ۱۰۴۵ خشیارشا سینه بزئید سینه بزئید وزاری کنید برای من.
 هماوازان از زاری غرق در اشکیم.
 خشیارشا اینك در پاسخ فغان من فغان کنید.
 هماوازان شاه! ما خود آمادگی آن را داریم.
 خشیارشا اینك ناله را سردهید.
 هماوازان آه وای، آه وای
 سوکواری آمیخته به
 فغان و سینه‌زدن، آه!
- خشیارشا بزئید برسینه و فغان میزیایی برکشید.
 هماوازان دردا، دردا!
- ۱۰۵۵ خشیارشا ونیز موهای سفید محاسن خود را بر کنید.
 هماوازان پیاهی پیاهی، بسختی زاری کنان!
 خشیارشا فغان سوزناك برکشید.
 هماوازان وچنین می‌کنیم.
- ۱۰۶۰ خشیارشا با پنجه‌هایتان جامه چین‌دارتان را پاره کنید.
 هماوازان دردا، دردا!
- خشیارشا وموهایتان را دانه‌دانه بکنید و به حال سپاه‌دل بسوزانید.
 هماوازان پیاهی پیاهی بسختی زاری کنان!
 خشیارشا چشمهایتان را غرق در اشك کنید.

- ۱۰۶۵ **هماوازان** غرق در اشکیم.
خشیارشا اینک در پاسخ فغان من فغان کنید.
هماوازان آه وای، آه وای!
خشیارشا زاری کنان به سوی قصر روانه شوید.
هماوازان ای دریغ ای دریغ!
- ۱۰۷۰ **خشیارشا** ای دریغ از کشور!
هماوازان برستی دریغ، آری، آری.
خشیارشا بنالید ای درمانده همراهمان.
هماوازان دریغ، دریغ، زمین ایران صعب العبور است.
- ۱۰۷۵ **خشیارشا** آه، آه دریغ از آنهایی که،
 آه آه، در کشتیهای سهردیف پارویی نابود شدند!
هماوازان آری با ناله وزاری در التزامت می آییم.
 (هماوازان و خشیارشا خارج می شوند.)